

## مدت: ۳۹ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

حلول ماه شريف شعبان المعظم را خدمت همهمى شما گراميان تبريك عرض مى كنيم و اميدواريم كه خداى متعال به برکت اين ماه شريف كه شهر نبيك صلى الله عليه و آله و سلم هست و خداى متعال حفته بالرحمة و الرضوان ان شاء الله برکات اين ماه شريف شامل اين امت اسلام و همهمى شيعيان و مواليان اهل بيت عليهم السلام بشود و ان شاء الله همه آماده بشويم براى شهر الله و ضيافت الهى ان شاء الله!

«الثانى الارتكاز و سيرة المتشرعة» بحث در اين بود كه آيا اعراض به صور اربعه اى كه قبلاً گذشت موجب خروج از ملكيت مى شود أم لا؟ دليل ديگرى كه به او استدلال شده براى خروج از ملكيت عبارت است از ارتكاز و سيرهى متشرعه كه هم محقق ايروانى در آن رساله شان و هم بعض مراجع معاصر دام ظلله العالى به اين وجه استدلال فرمودند و آن اين است كه در سه جا حداقل ما وقتى سيرهى متشرعه را مورد بررسى قرار مى دهيم مى بينيم يعاملون در اين موارد معامله اى اين كه آن شىء خارج شده از ملك معرض. يكي از موارد اين است كه اگر كسى وصيت کرده باشد كه اين اموال من را مثلاً يا ثلث من را در فلان خرج كنيد هيچ وصى اى سراغ آن اموالى كه در حياتش اينها را بيرون گذاشته و اعراض از آن کرده و هر نحوى از امور اربعه بخصوص سه مورد بعد نمى روند اعمال آن وصيت را راجع به آنها بكنند. اين دليل بر چى هست؟ دليل بر اين است كه در ارتكاز متشرعه اين است كه آن ديگر از ملكش خارج شده، ملك او نيست، اين راجع به ثلث اموالش وصيت کرده، آن كه ديگر جزء مالش حساب نمى شود. کدام شخص هست کدام وصى اى هست كه بگويد بله حالا كه اين آقا فوت شده آن اموالى هم كه از نزديك عيد نوروز بود و اينها گذاشت بيرون مثلاً فرشى يا مبلى يا نمى دانم بعضى ها چيزهاى ديگر تلويزيونى چيزى گذاشته بيرون اينها را هم بايد محاسبه كرد چون از ملكش خارج نشده، نه، اين يك مورد. مورد دوم اين است كه اگر كسى قيم صغار شد، خب قيم صغار بايد چكار كند؟ مصالح آن صغير را، غبطه اى آن صغير را مراعات بكنند در تصرفاتى كه در اموال او مى كند، اما ما مى بينيم كه در ارتكاز متشرعه اين نيست كه قيم لازم است آن اموالى را كه اعراض شده از آنها، پدرش اعراض کرده و بعد فوت شده، بيايند بگويند اين مال صغير است پس بنا بر اين بايد غبطه اى صغير در آن مراعات بشود، نه اگر كارى بكنند نسبت به آن اموال كه غبطه اى صغير هم در آن نيست كسى اعتراض نمى كند. مورد سوم اين است كه در باب وجوهات و حساب خمس حالا يك متاعى را خريد بود از ربح سالتش، اين را نپسنديد و اينها آمد گذاشت توى كوچه، هر كى مى خواهد بردارد، سالتش رسيد آيا لازم است كه اين را خمس اين را وقتى در مؤنه صرف نكرده خمسش را حساب بكنند؟ اگر مالش باشد بله، اما اگر نه اين از ملكش خارج شد ديگر ملكش نيست كه بايد خمس او را بدهد. مى بينيم در ارتكاز متشرعه اينها اين آقاين اين علمينى كه گفتيم مثلاً اينها مى فرمايند كه نه، توى ارتكاز متشرعه اين نيست كه بايد خمس اين را هم حساب بكنيم. پس اينها دليل بر اين است كه در ارتكاز متشرعه اينها خارج از ملك مى شود بنفس اعراض از

ملک او خارج می‌شود. ان‌قلت، ان‌قلت که ما نمی‌توانیم مطمئن بشویم که این از باب تشرع‌شان است تا بشود سیره‌ی متشرعه، ممکن است از باب ارتکاز عقلائی‌شان باشد، چون در عقلاء این چنین است که وقتی از مالی اعراض می‌کنند می‌گویند دیگر ملکش نیست. شاید متشرعه به ضمیر ناخودآگاه ارتکاز عقلائی‌شان سراغ این چیزها نمی‌روند و آن‌ها را خارج از ملک می‌دانند. جواب این است که این ارتکازات عقلائی وقتی همیشه دوام داشته باشد در متشرعه کاشف از این است که این‌ها فهمیدند شرع هم همین را می‌گوید؛ چون نمی‌شود گفت همه‌ی متشرعه به ارتکاز عقلائی‌شان این راه را رفتند و هیچ‌وقت توی ذهن‌شان نیامده که آیا شارع هم این ارتکاز عقلائی را قبول دارد یا قبول ندارد؟ حتماً این سؤال برای‌شان طرح می‌شود که خب بله ما خودمان توی ذهن‌مان این است ولی شاید شارع قبول نداشته باشد. پس این‌که می‌بینیم متشرعه چه وقتی که در وصیت، چه در باب معامله‌ی با صغار یعنی اموال صغار را وقتی می‌خواهند معامله کنند با آن یک تصرفاتی در آن انجام بدهند، چه در موقع حساب کردن اخماس خودشان، هیچ کسی هیچ طایفه‌ای، هیچ قسی، چه علماء چه غیر علماء و متدینین، مختلفین همه‌ی این‌ها، این نمی‌شود گفت این‌ها توی ذهن‌شان هیچ‌وقت نیامده. پس معلوم می‌شود آن‌ها دریافت‌شان از شریعت مطهره این بوده که این‌ها همه خارج از ملک است و داخل ملک نیست. پس بنابراین به این دلیل ممکن است بگوییم که اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود این تقریب دلیل ارتکاز و سیره‌ی متشرعه است و اشکالات ثلاثه‌ای را بعداً به این استدلال دارند که بعد می‌گوییم.

«الثانی الارتکاز و سیره المتشرعة» این ارتکاز هم مقصود ارتکاز متشرعه است، به این نحو، فرموده شده است «إِنَّ الْمَالِكَ حِينَ يُعْرَضُ عَنْ مَالِهِ لَا يَرَاهُ الْمَتَشْرِعَةَ مُلْكاً لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ» مالک هنگامی که اعراض می‌کند از مال خودش متشرعه نمی‌بینند آن مالک را، آن مال را، ملک برای آن مالک «بعد نلک» بعد از آن اعراضی که کرده «و لا يعاملونه كما يعاملون سائر أمواله» و معامله نمی‌کنند با آن مال آن‌جورری که معامله می‌کنند با سایر اموالش، یعنی سایر اموال را حق به خودشان نمی‌دهند تصرف در آن بکنند الا به این‌که بروند اجازه بگیرند یا بروند از او بخرند، اما این‌جا آن‌جور معامله نمی‌کنند «فلا يحسبون الأموال التي أهملها و أبعدها الموصي في حياته جزءاً من الموصي به» به حساب نمی‌آورند اموالی که مهمل گذارده است موصی در حیات خودش آن اموال را و آن‌ها را دور از زندگی خودش کرده است در حیات خودش، این‌ها را جزئی از موصی‌به و به اموالی که وصیت به آن‌ها کرده قرار نمی‌دهد. و عرض کردم گفته اگر ثلث مال من را مثلاً به فلا خیر بدهید نمی‌آیند بگویند خب این ثلث را ما باید چه‌جوری حساب بکنیم؟ آن یخچالی که بیرون گذاشته بود یا آن فرشی که بیرون گذاشت، آن میزی که بیرون گذاشت این‌ها را هم باید حساب بکنیم ثلث این مجموع را حساب بکنیم، نه دیگر آن‌ها را اصلاً توی حساب نمی‌آورند. «و لا يُلْزَمُونَ الوصي بصرفها في موارد الوصية» می‌بینیم عقلاء و متشرعه الزام نمی‌کنند وصی را به صرف نمودن آن اموالی که مورد اهمال و ابعاد او قرار گرفته به این‌که آن‌ها را هم بابا باید صرف در وصیت بکنیم، بیایند یقه‌ی وصی را بگیرند بگویند چرا این‌ها در آن وصیتی که آن میت کرده انجام نمی‌دهی؟ نه «و كذا الحال في القيم على الصغير» اگر کسی را پدری قیم بر فرزندان خودش قرار داد و از دنیا رفت یا حاکم شرع آمد قیمی قرار داد برای صغاری، این‌جا «فلا يلزم برعاية المصلحة في تلك الأموال» این‌جا الزام نمی‌شود آن قیم به رعایت

مصلحت در آن اموال. خب و حال این‌که اگر مال صغیر باید الزام بشود. «و لا یرون التصرف فی تلك» این پایین آدرس که دادند یکی این مطلب را هم محقق ایروانی در جمان السلک فرموده است و هم محقق در تقریرات بحث آیت‌الله شبیری زنجانی در کتاب النکاح ایشان هم این‌طور فرمودند. «و لا یرون التصرف فی تلك الأموال تصرفاً فی أموال الصغیر» اگر این آقای قیم بیاید توی این اموال تصرف بکند مصلحت را هم مراعات نکند متشرعه نمی‌آیند بگویند آقا تو در اموال صغیر تصرف عدوانی کردی و اشکال به او بگیرند. «و لا یرون التصرف فی تلك الاموال تصرفاً فی اموال الصغیر و كذلك» همانند این دو مورد «لا یلزم المتدینون حساب الخمس فی الأموال المعرض عنها» در اموالی که اعراض از آن‌ها شدند حساب خمس را ملتزم نیستند که تخمیس کنند آن‌ها را «حتی لو كانت ذات مالیه و لم تدخل فی المؤونه.» حتی اگر آن اموالی که مورد اعراض قرار گرفته مالیت داشته باشد و داخل در مؤونه هم نشده باشد. حالا یک وقتی داخل در مؤونه شده بعد از این‌که داخل در مؤونه شده دیگر می‌گذارد کنار، خب آن‌جا جا دارد که کسی بگوید که چیزی که داخل در مؤونه شد بعد ولو خارج از مؤونه هم بشود دیگر خمس به آن تعلق نمی‌گیرد کما این‌که شاید فتوای غیر واحدی از بزرگان و اعظام همین است. مثلاً یک موقعی فرض کنید که پای او شکسته بوده، دستش شکسته بوده احتیاج داشته به یک عصایی یک چیزی مثلاً خریده بوده، بعد از دو سه ماه که التیام پیدا کرد و خوب شد دیگر به این نیاز ندارد. خب معروف شاید یا غیر واحدی از فقهاء می‌گویند دیگر این خمس ندارد، چیزی که یک‌بار داخل در مؤونه شد این دیگر لا یتعلق به الخمس، خلافاً لبعض فقهاء که می‌گویند وقتی خارج شد چرا، یتعلق به الخمس. یا مثلاً حلّی نساء، او در زمان جوانی‌اش مثلاً فرض کنید النگوهای داشته گردنبندی داشته چیزی داشته، حالا سنش بالا رفته پیرزن شده دیگر اصلاً آن‌ها را مصرف بکند مورد تمسخر و استهزاء واقع می‌شود دیگر از مؤونه‌اش خارج شده، حالا باید خمس آن‌ها را بدهد یا نه؟ این‌جا اختلافی است دیگر، معروف شاید این باشد که نه لازم نیست، چیزی که مؤونه شد دیگر بعد متعلق خمس واقع نمی‌شود. اما یک عده‌ای هم هستند شاید الان آیت‌الله سیستانی علی ما نقل فتوای‌شان این است که ولو خارج بشود وقتی خارج شد از مؤونه باید خمسش را بدهی. حالا این اگر یک چیزی را گذاشت بیرون که مالیت دارد این‌جور نیست که از مالیت افتاده باشد بگوییم دیگر خمس بخاطر این ندارد، نه، در مؤونه هم داخل نشده بوده ولی عرض کردم از ارباب مکاسبش یک چیزی خریده حالا نمی‌پسندد می‌گذارد بیرون. خب ملتزم نیستند متشرعه که بیایند خمس این را هم حساب بکنند. این آیت و اماره و نشانه‌ی چی هست؟ این است که متشرعه این را به اعراض خارج از ملک خودشان می‌دانند، می‌گویند دیگر مربوط به ما نیست که بخواهیم خمس آن را بدهیم. می‌فرماید که «حتی لو كانت» آن اموال دارای مالیت و داخل در مؤونه‌اش هم نشده باشد، یعنی موضوع وجوب خمس لولا این اعراض وجود دارد ولی در عین حال با این‌که لولا الاعراض موضوع خمس وجود دارد اما چون اعراض کردند از آن دیگر لازم نمی‌دانند بر خودشان. «و من المطمئن به أنّ هذا الارتکاز و العمل لیس أمراً حادثاً» خب اگر شما بیایید بگویید که بله حالا این ارتکاز در فی زماننا هذا ما توی متشرعه می‌بینیم که این‌جوری است اما به چه دلیل این ارتکاز و این عمل متشرعه در زمان معصومین علیهم السلام بوده؟ جواب این است که حکم الامثال فی ما یجوز و لایجوز واحد است. این‌ها یک اموری است که فرقی بین حالا و صد

سال پیش و دویست سال پیش و تا زماننا نمی‌کند، این عادت و رسم و رویه‌ی منتشره فی کل الازمنه هست. «و من المطمئن به» این‌که «هذا الارتكاز و العمل» این یک امر جدید و حادثی نیست «بل مستمراً منذ عصر المعصوم علیه السلام. نعم، یحتمل وجود أساس هذا الارتكاز و العمل في الارتكاز العقلاني للمتشرعة» بله این یک ان‌قلت دیگری است که عرض کردم و آن این‌که احتمال داده می‌شود وجود زیربنا و اساس این ارتکاز و عمل منتشره در ارتکاز عقلانی منتشره، یعنی چون توی ارتکاز خود منتشره این بوده که این ملک نیست همین‌طور غفلتاً در شرع هم همین‌جور عمل کردند مثل چی؟ مثل مثالی که آقایان می‌زنند اعتماد به خبر ثقه، آدم معتمد، آدمی که اهل دروغ‌گویی نیست راستگو هست، این توی سیره‌ی عقلانیه وجود دارد دیگر، حالا ما می‌بینیم در شرع هم به همین سیره عمل می‌شود، یک نفر می‌آید می‌گوید آقا من خدمت امام صادق علیه السلام بودم این‌طور فرمودند، آن را به وثاقت و امانت و اعتماد می‌شناسم، همان‌جور که توی زندگی روزمره‌ی خودشان وقتی یک معتمدی آمد گفت اتکاء می‌کنند وقتی آمد گفت امام صادق هم این‌طور فرمودند راجع به آن مسأله این‌جور فرمودند، راجع، عمل می‌کنند. یا یک ثقه‌ای مسأله‌دانی آمد گفت مثلاً فلان مرجع معظم فتوای‌شان این است قبول می‌کنند عمل می‌کنند. این احتمال دارد که این را روی آن مسلک عقلانی‌شان، روی غفلت این کار را می‌کنند، معلوم نیست شارع هم این را فرموده باشند. جواب می‌دهند می‌فرمایند که بله احتمال داده می‌شود وجود اساس این ارتکاز و عمل در ارتکاز عقلانی منتشره «و لکن استمراره حاک عن تلقی تأییده من قبل الشارع» و لکن جواب چی می‌دهیم؟ می‌گوییم استمرار این ارتکاز و عمل این حکایت می‌کند از تلقی نمودن تأیید این ارتکاز و عمل از قبل شارع «و إلا لما استمر.» و الا مستمر نمی‌شد، بالاخره عده‌ای علماء، غیر علماء، متدینین، کسانی که خیلی مواظبت و اهتمام دارند به این‌که نظر شارع مقدس چی هست؟ حالا ما خودمان درست است توی امور عقلانی‌مان عمل می‌کنیم ولی شارع شاید نه قبول نداشته باشد، توی ذهن‌شان می‌آید دیگر. خب می‌روند از شارع می‌پرسند. وقتی از شارع پرسیدند اگر فرمود نه این‌جوری نیست خب قهراً عمل آن‌ها هم متفاوت می‌شود با آن ارتکاز عقلانی‌شان و کم‌کم این‌جور نمی‌شود که همه‌ی منتشره و سیره‌شان بر این باشد که عمل کنند. وقتی می‌بینیم همه سیره‌شان بر این است معلوم می‌شود اگر توی ذهن‌شان هم آمده رفتند سؤال کردند امام فرموده نه اشکالی ندارد، همان‌جوری که سیره‌ی عقلانی‌تان و ارتکاز عقلانی‌تان هست شرع هم همین را می‌گویند. پس این استمرار که همه‌ی منتشره می‌بینیم جیلاً بعد جیل، نسل بعد نسل می‌بینیم همین‌جور عمل می‌کنند این دلیل بر این است که موضع شارع و موقف شارع با آن امر عقلانی اگر فرض کنیم امر عقلانی این‌چنین باشد متحد است. پس بنابراین این هم. «هذا الوجه يشمل جميع فروض الإعراض المطروحة سابقاً، عدا الفرض الأول، فإنّ مورد الشواهد المشار إليها ليس هذا الفرض.» در گذشته که صفحه‌ی صد و هشتاد و چهار مثل این‌که بود گفتیم که اعراض صوری دارد از صد هشتاد و سه شروع می‌شد تا صفحه‌ی صد و هشتاد و چهار، صور اربعه گفتیم وجود دارد، صورت اولی چی بود؟ صورت اولی این بود که معرض هیچ عملی جوارحی انجام نمی‌دهد، مالش را بر نمی‌دارد بی‌آورد بگذارد توی کوچه یا همین‌جور پرت کند رها کند، فقط توی ذهنش اعراض می‌کند. مسافرت است همین‌جور توی ذهنش می‌گوید مثلاً فلان میز را دیگر من نمی‌خواهم اعراض کردم از آن همین، حتی به لفظ هم نمی‌گوید توی قلبش می‌گوید.

این صورت اولی بود. صورت ثانیه این بود که «رفع الید عن العین والتخلی عنها مع فک الملكية عن نفسه»، این بود که رفع ید از عین می‌کند. تخلی از او هم پیدا می‌کند. یعنی او را از زندگی‌اش جدا می‌کند. بیرون می‌اندازد. کنار می‌گذارد. و بنا می‌گذارد که این دیگه مال من نباشد. البته تملیک به دیگران هم نمی‌آید بکند. اباحه تصرف هم برای دیگران را انشاء نمی‌کند. ولی این کار عملی را انجام می‌دهد. این هم صورت دوم بود. صورت سوم چی بود؟ «رفع الید کذلک ولكن مع قصد التملیک أو الإباحة لغيره» صورت سوم این است که نه، دو کار انجام می‌دهد. یک: این که عملاً می‌آید تخلیه می‌کند. او را از زندگی خودش، از اموال خودش می‌اندازد دور، کنار. دو: قصد می‌کند که من این را تملیک کردم به هر کسی بیاید این را بردارد. یا لااقل اگر تملیک نمی‌کند اباحه تصرف را انشاء می‌کند. به قصد اباحه تصرف او را از خانه می‌گذارد بیرون. این هم صورت سوم.

صورت چهارم: این است که همان کاری که در صورت سوم بود انجام بدهد الا یک چیز. و آن این است که توی ذهنش خلجان اصلاً پیدا نمی‌کند که من الغاء ملکیت، فک ملکیت می‌کنم. اصلاً ذهنش غفلت دارد به این جهت. فقط می‌آید می‌گذارد بیرون. همین! بعد تملیک به دیگران هم شاید بکند. هر کی آمد برداشت یا اباحه تصرف هم .. اما دیگه الغاء ملکیت از نفس خودش نمی‌کند. «الفرض الأنف من غیر إلغاء الملكية عن نفسه أو التملیک أو الإباحة للغير»، پس الغاء ملکیت نمی‌کند. تملیک به دیگران نمی‌کند. اباحه هم ... فقط همین می‌آید می‌گذارد بیرون، حواسش به چیز دیگری نیست. خب این دلیل ارتکاز متشرعه صورت ثانی را می‌گیرد. صورت ثالثه را هم می‌گیرد. صورت رابعه را هم می‌گیرد. اما آن صورت اول که فقط در نفس خطوط داده و اراده کرده، دیگه هیچ کار دیگر نکرده. آن صورت را نمی‌گیرد. علتش چیه؟ علتش این است که ما آن سیره متشرعه‌ای که سراغ داریم و می‌خواهیم به آن استدلال بکنیم آن در این مواردی است که یک کاری می‌کند. اما آن جایی که فقط توی نفسش خطوط داده و اراده کرده ولی هیچ چیز نگفت، آن جا ما سراغ نداریم که وصی نیاید عمل کند و او را مال او نداند. یا قیم مال او نداند. یا خودش ملتزم نداند خودش را به این که او را برود تخمیس کند. اگر سال بر آن گذشته و در مؤونه صرف نکرده و مالیتش محفوظ است. ما می‌بینیم این

عمل متشرع به این ارتکاز در آن صورت اول حداقلش این است که احراز نکردی. اما در آن موارد ثلاثه بعد چرا. این استدلال. اشکالات و ...

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: نه، اعراض به این معنا ...

س: ...

ج: عملاً. پس یعنی اعراض عملی کرده. یعنی چیه؟ همین کاری که خیلی‌ها رسم‌شان است این‌کار را می‌کنند مثلاً. نزدیک عید نوروز است می‌خواهد زندگی‌اش را عوض کند. خب بعضی‌ها که وضع‌شان بهتر است تلویزیون و نمی‌دانم مبلمان و ... این‌ها را می‌گذارند بیرون. می‌روند جدید می‌خرند می‌گذارند سرجایش. خب این وسط ممکن است حالا یک کسی، یک خانمی، یک فردی اصلاً توی ذهنش خطور نکرده که من می‌خواهم این فک از ملک خودم بکنم. ولی این‌کار را عملاً کرده که آورده گذاشته بیرون. همین‌جا اگر این وصیت کرده که من وقتی مردم این ثلث من را در فلان‌کار، کار خیر مثلاً مصرف کنید آیا وصی این‌جا می‌گوید خب حالا او گذاشته بیرون، حالا کسی که نیامده برد، ما باید می‌توانیم این را مال خودش را، باید آن را هم حساب بکنیم. ثلثش را حساب بکنیم. ثلث این هم، این اموال هم باید حساب بکنیم؟ نه. یا اگر مال نمی‌دانم فرزندان بوده و فلان، ارث رسیده، حالا او فوت شد. این‌ها هم می‌رسد به فرزندان. ارث آن‌ها هست و باید آن قیم بیاید این‌ها را هم مثلاً ... می‌بینند که نه و هکذا. این حالا مدعی مستدل این جور ادعایی دارد. اشکالاتی که این‌جا وجود دارد سه تا اشکال این‌جا به این استدلال می‌فرمایند.

«أولاً: فی أسالیب الحیاة القدیمة لم یکن الإعراض عن الملک أمراً رائجاً»؛ اشکال اول این است که خب شما سیره متشرعه چه وقت حجت است؟ سیره متشرع وقتی حجت است که ما بدانیم متشرعه زمان ائمه علیهم‌السلام، معاصرین با ائمه علیهم‌السلام چنین سیره‌ای داشتند. اما سیری که مال متشرعه ولو باشد ولی احراز نکردیم معاصرت آن را با ائمه علیهم‌السلام. آن دلیل نمی‌شود. شاید به فتوای فقهای، بزرگانی چنین

سیره‌ای پیدا شد. و این فقیه، فقیه ممکن است اشتباه کرده باشد. این دلیل نمی‌شود که شارع هم همین را فرموده. مخصوصاً اگر آن فقهاء فقهای بزرگی باشند که تا مدت‌ها ممکن است فتاوی‌ای آن‌ها مورد عمل بوده. مثل شیخ طوسی رضوان‌الله علیه که می‌گویند چند قرن بعد از شیخ طوسی هم فتاوی‌ای ایشان مورد عمل بوده و فقهاء مخالفتی با فتاوی‌ای ایشان خیلی نداشتند. خب این دلیل نمی‌شود که شارع فرموده است. یک فقیه بزرگی فرموده. این فقیه خیلی مکانت بزرگی داشته. این در اثر فرمایش او مردم عمل به این کردند شده عادت مردم، رسم مردم. این دلیل نمی‌شود برای این‌که شارع این را فرموده. پس بنابراین ما احتیاج داریم. همان‌طور که در اثناء استدلال بود ایشان فرمود چی؟ مستدل چی فرمود؟ فرمود من المظمئن به، این‌که این روشی که الان متشرعه دارند این مال زمان حال نیست. این در زمان ائمه هم بوده. اشکال این است که شما از کجا یک چنین اطمینانی پیدا کردید؟ این اطمینان وقتی است که ما بدانیم این اعراض از مال در زمان ائمه علیهم‌السلام هم رائج بوده. در مرئی و منظرشان بوده، اما ما وقتی تاریخ را نگاه می‌کنیم نه، این اعراض‌هایی که امروزها در زمان ما متداول شده اصلاً آن‌موقع‌ها چنین چیزهایی نبوده. اگر هم بوده تک و توک یک‌جایی. اما این‌که یک امر رائج بین‌المسلمین، بین موالیان اهل‌بیت باشد زندگی‌ها به‌حدی سخت بوده و که نمی‌آمدند چیزهای‌شان را ... حتی آن‌موقع‌ها از پوست گردو هم نمی‌گذشتند. پوست گردو را هم جمع می‌کردند. هم برای رنگریزی و این‌ها از آن استفاده می‌کردند. هم برای گرمایش. همان را با همان غذا می‌پختند. با همان گرمایش در زمستان‌ها و این‌ها؛ همین‌ها را از آن استفاده می‌کردند. همین ما هم تازه حالا آن‌زمان‌ها که هیچی. ما هم وقتی بچه بودیم همین هسته خرما را، هسته خرما را مگر دور می‌انداختند؟ نه، همین‌ها را هم جمع می‌کردند. دیگه بالاخره یک با آن می‌توانستند یک‌کاری بکنند، یک چیزی انجام بدهند. لباس. مگر این جور بود که فوراً لباس را عوض بکنند؟ من حالا اشکال ندارد برای رفع خستگی هم عرض بکنم. یکی از دایمی‌های ما خدا رحمتش کند. این می‌گویند از بچگی خیلی زبل بوده و فلان. یک وقت با پدر بزرگ ما رفته بودند بازار. پدر بزرگ ما می‌خواست یک پارچه قبایی برای خودش بخرد. حالا این هم ۸ سالش، ۹ سالش بوده، حالا این هم هی اظهار نظر می‌کرده، مثلاً این خوب نیست، فلان نیست، این‌ها. او آقا بزاز می‌گوید آقا که برای تو نمی‌خرد که. برای خودش دارد می‌خرد تو این قدر اظهار نظر می‌کنی. گفت من

می دانم. آخرش مال من است. یعنی بعد از این که این فرسوده شد تازه این ور آن ورش می کنند برای ما لباس درست می کنند. آن موقع ها همین جور بوده دیگه. به این زودی که .. زندگی ها این جوری بوده. پس این که رائج بوده اعراض کنند بگذارند بیرون، نمی دانم فلان، و اوصیاء عمل با نمی دانم چی نکنند. مال وصی نکنند. مال موصی نکنند. قیم ها عمل نکنند، چه کار این ها نبوده این چیزها که شما بگویید من المطمئن به که آن زمان ها هم این چنین بوده است. می فرمایند که «أولاً: فی أسالیب الحیاة القدیمة» در روش های زندگی سابق و گذشته «لم یکن الإعراض عن الملک أمراً رائجاً»؛ اصلاً اعراض از ملک یک امر رائج و متعارف بین مردم نبوده. تا این که شما بگویید من المطمئن به، چیزی که حالا هست آن موقع هم بوده. «فقد كانوا ینتفعون بالأشیاء إلی الحد الأقصى»، در گذشته مردم این جور بودند که بهره می جستند و انتفاع می جستند به اشیاء تا نهایت. تا آن جا که می شده. تا آن جایی که می شده. کفش ها این قدر وصله می خورده، لباس ها این قدر وصله می خورده، و و همین جور. «حتی أنهم كانوا یستخدمون قشر الجوز للصیغ ووقود للنار»، تا جایی که مردم آن زمان های قدیم، این ها ضمیرها برمی گردد به قدمائی که از آن قدیم در می آیند. این ها استخدام می کردند پوست گردو را هم برای رنگ آمیزی و هم برای هیزم آتش. «وکذلک فی فضلات الحیوانات»، حتی «بل عذرة الإنسان کسماذ للأرض ووقود للنار»؛ از این ها برای کود زمین یا برای حتی گرمایش و هیزم آتش از آن استفاده می کردند. یعنی این چیزهایی که حالا در نظر امروزی ها خیلی پست است. اصلاً اعتنا به این ها نمی شود. آن موقع ها همین ها توی زندگی معمول افراد مورد (به خصوص در روستاها و فلان و این ها) این ها مورد استفاده بوده. «فلا تشکل السیرة المتشرعیة العامة الکاشفة عن موقف الشارع»، بنابراین اصلاً یک سیره متشرعه گسترده ای که کاشف از موقف شارع باشد شکل نمی گرفته در سابق. «بل یقال: لیس الأمر رائجاً فی الموارد التي یحصل فیها الإعراض وموت الشخص وبقاء ماله حال الموت وعدم تلفه فی عصرنا أيضاً»، بلکه بالاتر. حالا این اشکال اول این بود که در آن زمان ها حتماً این ها رائج نبوده. چه طور شما می گوید چیزی که حالا هست آن موقع هست. اشکال دوم این است که «حتی فی زماننا هذه» این مسئله ای که حالا رائج باشد یک کسی اموالی را گذاشته بیرون، همان موقع هنوز نیامدند ببرند و از دسترس خارج نشده این مرد و بعد وصی بیاید بگوید حالا من ... حالا این ها یک فرض هایی است که شما می کنید. این هم رائج نیست در زمان



ما. این یک چیزی است که نادراً چنین چیزهایی واقع می‌شود. پس بنابراین این مثال‌هایی هم که علمین زدند فرمودند وصی کجا می‌آید این جا نمی‌دانم این‌ها را بردارد و جزء اموال آن موصی حساب بکند. یا قیم بیاید این‌ها را جزء اموال آن موصی، آن مورت حساب بکند و بگوید این‌ها اموال این صغیر است باید ... و یا این‌ها که بیاید تخمیس کند. این‌ها اصلاً ... حالا گذاشته بیرون، هنوز کسی نیامده، سالش آمد و حالا بیاید بگوید الان من باید این را حساب بکنم. این یک چیز رائجی باشد در زمان ما. یک سیره متشرعه‌ای باشد. تک و توک گاهی برای بعضی‌ها محقق می‌شود. اما این جور نیست که یک سیره عامه این‌چنینی باشد. می‌فرمایند که بلکه گفته می‌شود «لیس الامر رائجاً» در مواردی که حاصل می‌شود در آن‌ها اعراض و موت شخص و بقاء مال. حال الموت و عدم تلف آن مال در عصر ما نیست. «فضلاً عن الأزمنة الغابرة». یعنی ازمنه گذشته که گفتیم. آن موقع‌ها این قدر به اموالشان و حتی این چیزهای فرسوده و فلان و این‌ها اهتمام می‌ورزیدند که این روزگار ما هم که خیلی‌ها هستند به این چیزها اهتمام ندارند باز این امور یک امور رائجی نیست. «نعم، فی تلك الأزمنة هناك موارد للإعراض كالأواني الفخارية بعد تكسرها و رمي شظاياها، أو بعض قشور الجوز القليلة، أو إهمال فضلات الحيوان على الطريق»، می‌فرمایند که بله، یک چیزی را می‌شود مطمئن بود که در گذشته بوده و آن این است که مثلاً حالا یک کوزه‌ای همراهش است. یک کوزه، این افتاد شکست. یا یک کاسه سفالی بود افتاد شکست. بله، اجزاء این کوزه، اجزاء این چیز سفالی، بله، دیگه این را اعراض از آن می‌کردند، این درست است، مثل این جور چیزها. چون زحمت، غیر زحمت چی دارد؟ ولش می‌کردند دیگه. چون زحمت دارد برای‌شان آن را ولش می‌کردند. یا این‌ها که حالا یک دانه مثلاً گردو حالا این گیرش آمده یا این‌ها که رد می‌شد از یک باغی، یک دانه گردو به او دادند حالا این شکست و خورد. حالا دیگه این یک دانه پوست را بردارد توی جیبش بگذارد ببرد، آقا ولش می‌کند. این جور چیزها بله. یا مثلاً مرکبی داشته، قاطری داشته، اسبی داشته، چیزی... حالا توی مسیری که دارد می‌رود حالا این قاطر فضولاتی داشت. آن را دیگه رهایش می‌کنند. این جور جاها این‌جاها را قبول داریم. ولی این‌ها مالیت ندارد. این چیزها مالیت ندارد. آن سفال‌هایی که شکسته و فلان یا آن کذا و این‌ها دیگه مالیت ندارد. فلذا مورد آن احکام واقع نمی‌شود. چون ادله‌ی.... گفته ثلث من را، ثلث چیزی که مالیت داشته باشد. یا اگر مال قیم است باید اموال قیم را،

قبضه او را در آن.... این اصلاً مال نیست. مالیت اینها ندارد. یا خمس به آن تعلق نمی‌گیرد. این مالیت ندارد. از این باب. می‌فرماید نعم در آن آزمون سابقه مواردی برای اعراض بوده. مثل چی؟ مثل «کالاًوانی الفخاریة» مثل ظروف سفالین. «بعد تکسر» آن ظروف و شکسته شدنشان. «ورمی شظایاها»، شظا از شظا است. شظا به معنای شکستن و خرد شدن است. شظایاها یعنی خرده‌هایش را. یا «بعض قشور» گردوهای کم. یک مختصری است. خب اینها بله. «أو إهمال فضلات الحيوان» بر طریق. «ولکن مثل هذه الأشياء لا قيمة مالية لها لكي تُباع أو تصرف في الوصية، ولا مصلحة فيها للصغير» که «يلزم مراعاتها وحفظها أو أن يؤخذ لها أجير ليجمعها عن الطريق للانتفاع بها للنار» یا بله. یک کسی مثلاً می‌گوید خب حالا ما مثلاً با اسبمان یا با قاطرمان یا با حمار داریم می‌رویم یک کسی را هم بردارد همراه خودش اجیر کند برای این که اگر بغتاً، سطوه نمی‌دانم از این مرکب فضولاتی خارج شد اینها را جمع بکن، اینها را بیاور، خب. یا خودش هی از اسب پیاده بشود، از چیز پیاده بشود اینها را جمع بکند. اینها بله. این جور جاها را ما قبول داریم که اینها اعراض در این جاها بوده. ولی اینها مالیت ندارد. پس بنابراین جواب از اشکال اول این بود که شما این سیره لو فرض که در زمان ما باشد، سیره متشرعه باشد ما باید احراز کنیم که این سیره در آزمون معصومین که حضور داشتند و مجال ردع و منع و اینها برای آن بزرگواران بوده. این سیره آن موقع هم بوده. و حال این که وقتی مکا به زندگی بشر در آزمون سابقه نگاه می‌کنیم می‌بینیم که نه، زندگی‌ها به قدری بسیط بوده و نیازمندی‌ها به قدری عمیق و گسترده بوده که اعراض اینها در زندگی‌ها مگر روی این مواردی که گفتیم از مالیات خارج می‌شود اصلاً وجود نداشته. این جور اعراض‌ها. مگر نادراً بعض افراد اینها. پس یک سیره متشرعیه‌ای که بگویم بوده و اینها از شارع تلقی کردند. از ائمه علیهم‌السلام تلقی کردند، این ثابت نیست. این حتی این مواردی هم که شما به عنوان وصیت و قیم و فلان گفتید حتی فی‌أزمنتنا هم آن جور تعارف و اینها در آن وجود ندارد. این اشکال اول. ان شاء الله اشکال دو و سه را در جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان

